

بسم الله الرحمن الرحيم



خانه اخلاق پژوهان جوان

به همت جمعی از "طلاب علاقمند  
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# فلسفه اخلاق کتابخانه

گفتگوی در باب مسائل جنسیتی فلسفه اخلاق



سرکار خانم دکتر

**مریم مدملی**

عضویت علمی

مرکز تحقیقات زن و خانواده



همراه با معرفی کتاب «کلیه مفاهیم فلسفه اخلاق»

توسعه: نسرتین کمالی

زمان: دوشنبه ۱۶ مهرماه. ساعت ۱۸/۳۰  
مکان: قم. بلوار محمدامین (اص). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۰۷۰۹۱۲۷۰۵۷۳۰۰ پیامک فرمایید.



[Telegram.me /EthicsHouse](https://t.me/EthicsHouse)

[www.EthicHouse.ir](http://www.EthicHouse.ir)



## کارگاه فلسفه اخلاق جلسه ۴۱

### گفتگوئی در باب مسائل جنسیتی فلسفه اخلاق؛ دکتر مریم مدملی

به قلم: فاطمه عبائی

« بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام سيدنا ونبينا ابي القاسم مصطفى محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين ولعنه الدائم على اعدائهم اجمعين »

موضوعی که بنده در خدمتتان هستم "بررسی مسائل جنسیتی فلسفه اخلاق" است. من بحثم را در دو قسمت جداگانه ارائه می‌کنم.

### اولویت و اهمیت مباحث اخلاقی

با یک مقدمه شروع می‌کنم اولویت و اهمیت مباحث اخلاقی بر هیچ کدامان پوشیده نیست. اولین آیات سوره جمعه بحث تربیت اخلاقی انسان و به کمال رساندن او را جزء وظایف و اهداف مهم دین می‌شمارد و در واقع ما این را در همه‌ی ادیان داریم، بخش زیادی از متون دینی اعم از متون دینی اسلامی و سایر ادیان اختصاص به مباحث اخلاقی دارد.

اولویت و اهمیت مباحث اخلاقی نیز فقط بین دین‌داران یا متدینین به دین نیست؛ ما اندیشمندان عرصه‌های مختلفی داریم که بحث‌های اخلاقی برایشان اهمیت دارد مثل روانشناس‌ها، جامعه‌شناس‌ها، منتها یک اتفاقی این وسط می‌افتد و آن این است که غالباً نگاه ما به دین نگاهی است که اگر بخواهیم به همین سیر ادامه دهیم به نظر می‌رسد رشد اخلاقی متوقف می‌شود و وجه آن هم این است که ما نگاهمان به دین نگاه تعبدی است؛ این، ضمن این که، وجه اولویت و برجستگی دین

است، منتها می‌تواند مقداری مباحث اخلاقی را تضعیف کند، به این دلیل که شما در جامعه‌ای که داعیه‌دار عقلانیت اخلاقی است، نمی‌توانید الزاماً گزاره‌های اخلاقی را با بحث‌های تعبدی و متدینانه پیش ببرید.

پس نیاز دارید به یکسری تاملات فلسفی و عقلانی، در خصوص مباحث اخلاق و این چیزی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته، بین فلاسفه‌ی اخلاق از این دست مباحث زیاد است؛ منتها غیر از اندیشمندان بحث فلسفه اخلاق و غیر از سطح نخبگانی جامعه ما کمتر با این عقلانیت مداری، نگاه در واقع عقلی و فلسفی به مباحث اخلاقی مواجه هستیم. نتیجه این می‌شود که در بحث تعارضات عقلی و اخلاقی افراد بدون این که تأمل علمی بکنند خودشان را صاحب نظر دانسته و دیدگاه خودشان را قابل دفاع می‌دانند، چون احساس بی‌نیازی می‌کنند از این که فراگیری نسبت به مباحث اخلاقی داشته باشند و به منطق خودشان و دانسته‌های سطحی خودشان بسنده می‌کنند و این طبیعتاً رشد اخلاقی را متوقف می‌کند. یعنی اگر من نگاه تعبدی به اخلاق نداشته باشم هیچ داعیه‌ای در ظاهر بر اخلاق مدار بودن ندارم.

وجود این کاستی‌ها نگاه متفاوتی را در جلوی روی اندیشمندان قرار می‌دهد و آن بحث‌های فلسفه اخلاقی است. این نگاه داعیه‌دار

---

فلسفه اخلاق داعیه‌دار اجتهاد و عقلانیت بخشی به گزاره‌های اخلاقی است. در نتیجه می‌تواند نواقص نگاه تعبدگرایانه به اخلاق را پوشش دهد.

---

اجتهاد در مباحث اخلاقی است، داعیه‌دار عقلانیت بخشی به گزاره‌های اخلاقی است. طبیعتاً فلسفه اخلاق مثل سایر فلسفه‌های مضاف مقدمه علم اخلاق است، اگرچه از جهت تاریخی و ارائه متأخر از بحث‌های اخلاقی است ولی یک سری مزایا دارد که می‌تواند نواقص، فقط نگاه تعبدی، به اخلاق را پوشش دهد. فیلسوفان اخلاق معتقدند که تأمل عقلی و اجتهاد عقلی در حوزه‌ی اخلاق باید داشته باشیم.

## فلسفه اخلاق

فلسفه اخلاق<sup>۱</sup> یکی از شاخه های اصلی فلسفه، سه یا دو بخش عمده دارد، این که می گویم سه یا دو بخش از این جهت است که در یکی از این بخش ها اختلاف نظر است دو بخش عمده اش که در آن اتفاق نظر است بحث "اخلاق هنجاری" و بحث "فرا اخلاق" است.

### الف) فرا اخلاق

فرا اخلاق در واقع این را بررسی می کند که سرشت داوری های اخلاقی چگونه است، و این داوری ها چه روشی دارند. مباحث معرفت شناسی و مباحث منطقی بحث های اخلاقی را ما در بحث فرا اخلاق و در پژوهش فرا اخلاق از پژوهش های سه گانه ی فلسفه اخلاق ملاحظه می کنیم.

### ب) اخلاق هنجاری

بحث دیگر، بحث اخلاق هنجاری است، این که چه اصولی را ما باید در زندگی مراعات کنیم، هنر خوب و معنادار زندگی کردن را ما در بخش اخلاق هنجاری ملاحظه می کنیم که تاملات عمیقی در واقع هنگام بررسی تاریخچه فلسفه ی اخلاق به نظر می رسد تا زمان سقراط و افلاطون و حتی در زمان سوفسطائیان ردپایی از فلسفه ی اخلاق را می توانیم ملاحظه کنیم مثل پروتاگوراس<sup>۲</sup> و گرگیاس<sup>۳</sup> مباحثی دارند که می شود مباحث فلسفه اخلاقی را مستند به آن ها کرد منتها خود فلسفه اخلاق هم علی رغم همه ی این تاملات یکسری کاستی های دارد. از جمله ی این کاستی ها که فلسفه ی اخلاق فمینیستی داعیه دار رفع آن است بحث تاثیر جنسیت بر مباحث فلسفه اخلاق است.

من از این جا به بعد بحثم را دو قسمت می کنم:

---

<sup>1</sup> Moral philosophy.

<sup>2</sup> Protagoras.

<sup>3</sup> Gorgias.

من معتقدم ما آن چیزی را که با عنوان فلسفه ی اخلاق فمینیستی ارائه می شود، که بعضی از مباحث آن را خدمتتان عرض می کنم، فقط در واقع پردازش به بعضی از مسائل جنسیتی فلسفه اخلاق است یعنی در واقع در مواجهه ی با مسائل فیلسوفان اخلاق فمینیستی یک نگاهی را داشتند و رأی و دیدگاهی را ارائه دادند. منتها این که همه مباحث جنسیتی فلسفه ی اخلاق بخواهد رصد شود و بخواهیم برای آن ها جواب پیدا کنیم و بحث را برایشان ارائه کنیم، چنین چیزی نبوده است.

الف) یک بحث من "تاریخچه ی فلسفه ی اخلاق فمینیستی" است و در واقع مهم ترین مباحثی که در فلسفه ی اخلاق فمینیستی ارائه می شود.

ب) بحث دوم من مسائلی است که می شود فارغ از فلسفه ی اخلاق فمینیستی و از آن چیزی که فمینیست ها مدعی اثبات و طرح آن هستند، "سایر بحث های فلسفه ی اخلاقی که می شود مباحث جنسیتی را در آن ها طرح کرد" و در آن مسائل دنبال تفاوت بین زن ها و مرد ها بود من اجمالاً آن ها را بررسی می کنم.

## فلسفه اخلاق فمینیستی

فلسفه ی اخلاق فمینیستی برخلاف خود جریان فلسفه اخلاق یک فلسفه ی نوپای است یعنی رویکرد های متفاوت و متعددی دارد، به تناسب خود فمینیست که رویکردهایش خیلی متفاوت و متعدد هستند.

آغاز جریان فلسفه اخلاق فمینیستی مصادف است با آغاز جریان فمینیست، نگاه برابری خواهانه یا ادعای برابری خواهانه فمینیست ها یک بحث های از فلسفه اخلاق را پوشش می داد. طبیعتاً اگر بخواهیم رصد کنیم تا کجا می توانیم پیش برویم برای تاریخچه ی فلسفه اخلاق فمینیستی باید دیدگاه های کرافت<sup>۴</sup>، نیل<sup>۵</sup>، گلیگان<sup>۶</sup> را بررسی کنیم. فکر می کنم نهایتاً آن جا حد یقف ما باشد و تا آن جا برسیم. آن ها به شکل دامنه داری اخلاق سنتی مردانه را به نقد و چالش کشیدند و ما اگر بخواهیم

4

5

6 carol Gilligan.

به شکل جدی ماجرا را دنبال کنیم به نظر می‌رسد اولین کسی که به صورت جدی و علمی بحث را ارائه می‌کند کلبِرگ<sup>۷</sup> است.

### دیدگاه کلبِرگ:

کلبِرگ بحث خود را با ارائه تنگناهای اخلاقی در قالب داستان‌هایی برای بچه‌ها ارائه می‌کند و تلاش می‌کند که مراحل رشد قضاوت اخلاقی را از این آزمایش‌ها و نتایج و جواب‌های بچه‌ها دریافت کند. مراحل رشد قضاوت اخلاقی را مشخص می‌کند. یکی از معروف‌ترین داستان‌هایی که

کلبِرگ طرح می‌کند این است که همسر مردی در حال مرگ است نیاز به دارو دارد، مرد ناتوان است از این که دارو را تهیه کند. مرد از داروساز تقاضا می‌کند دارو را کمی ارزان‌تر بفروشد اما داروساز امتناع می‌کند مرد تصمیم می‌گیرد دارو را بدزدد. از آن افرادی که تحت آزمایش کلبِرگ بودند خواسته شد درباره‌ی عمل این مرد اظهار نظر کنند.

پاسخ‌هایی که افراد و آزمودنی‌ها به کلبِرگ می‌دهند برایش این مطلب را اثبات می‌کند که شش مرحله‌ی رشد اخلاقی داریم که بر اساس آن، این شش مرحله را تعریف می‌کند.

اخلاق پیشا‌عرفی، اخلاق عرفی، اخلاق پسا‌عرفی، جهت‌گزینی مبتنی بر قرارداد اجتماعی و نهایتاً جهت‌گزینی مبتنی بر اصول اخلاقی.

---

<sup>7</sup> Lawrence Kohlberg.

این شش مرحله، مراحل هستند که کلبرگ براساس آزمایش خود آن‌ها را به دست می‌آورد، در واقع کلبرگ معتقد می‌شود که قضاوت اخلاقی افراد براساس افزایش سنشان طبق مراحل معینی رشد می‌کند. آن چیزی که کلبرگ به آن می‌رسد در واقع این است که رشد اخلاقی دخترها در سطح پایین‌تری از رشد اخلاقی پسرها است.

ایشان معتقد است که دختر بچه‌ها (و در واقع خانم‌ها یعنی از این نتیجه‌ای می‌گیرد و عمومیت می‌دهد) از مرحله‌ی سوم بالاتر نمی‌روند. مبنایش تفاوت در پاسخ‌هایی بود که ارائه داده شده بود از باب نمونه یکی از افرادی که تحت آزمایش کلبرگ بودند، آقا پسری جواب می‌دهد که آن مرد باید پول یا دارو را بدزدد چون جان انسان مهم‌تر از دارو و پول است پس طبیعتاً مجاز است که دارو را بدزدد. ولی دختر خانمی جواب می‌دهد زن باید با همسرش صحبت کند که به دنبال راه حل دیگری غیر از دزدی بشود تا این کار خلاف اخلاق را (ظاهراً) انجام ندهد.

#### نقد دیدگاه کلبرگ:

بعد از کلبرگ دستیار او گلیکان در مقام منتقد دیدگاه استادش بر می‌آید و معتقد می‌شود که یک کتابی دارد به عنوان صدای متفاوت که در آن مدعی می‌شود اصلاً آن چیزی که کلبرگ مطرح می‌کند با عنوان مراحل رشد اخلاقی صحیح نیست. وجه صحیح نبودنش هم این است که استدلال اخلاقی پسرها و دخترها و استدلال اخلاقی مردها و زن‌ها به دو گونه است اخلاقیات را زن‌ها با درک مسئولیت و مراقبت می‌فهمند و پسرها نگاه برابری خواهانه و عدالت‌گرایانه به اخلاق دارند. چون دو جور ذاتاً استدلال می‌کنند پس نمی‌توانیم این‌ها را با هم مقایسه کنیم. این دو تفاوت ناظر به این است که استدلال‌های اخلاقی جنس مرد و زن ذاتاً با هم متفاوت هستند پس قیاسشان هم طبیعتاً قیاس صحیحی نیست.

بعد از بحث‌های گلیکان ارائه می‌دهد با متفکران دیگری از فمینیست مواجه هستیم که بحث‌های فلسفی اخلاقی را مطرح می‌کنند. سارا رادیک<sup>۸</sup>، نل نادینگز<sup>۹</sup> این‌ها با رویکرد زنانه به مباحث

<sup>۸</sup> Sarah Ruddick.

<sup>۹</sup> Nel Noddings.

اخلاقی نگاه می کنند و بحث "اخلاق مراقبت" از دل دیدگاه های این اندیشمندان بیرون می آید. این ها معتقد هستند که مراقبت به عنوان یک ارزش اساسی اخلاقی اگرچه از رابطه میان مادر و فرزند الهام گرفته منتها قابلیت تعمیم به تمام ارتباطات و جوامع را به عنوان یک اصل کل و عام دارد.

وجه اهمیت مراقبت از دیدگاه فیلسوفان اخلاق فمینیستی این است که مراقبت می تواند اوضاع را سامان دهد و پای آدم های سرگردان را جایی بند کند. مراقبت یک عنصر حیات بخش است که حیات آدمی را هدف مند می کند و راه حل قابل دفاعی را به انسان ها می دهد تا به حیات اجتماعی شان سامان دهند. اخلاق مراقبت چون برخواسته از دل فمینیست است اخلاق سنتی را مورد چالش جدی قرار می دهد. وجه چالشی که اخلاق مراقبت مطرح می کند این است که اخلاق سنتی اخلاقی است که "خودآیینی اخلاقی" در آن

تبلور پیدا کرده و این آن چیزی نیست که ما دنبالش هستیم. ما باید دنبال "دیگرآیینی اخلاق" باشیم. در دیگرآیینی اخلاقی برخلاف، خودآیینی اخلاقی علایق، نیازها و مشکلات دیگری، به همان اندازه اهمیت دارند که

---

محور های اصلی اخلاق مراقبت عبارتند از: (۱) مواظبت (۲) مسئولیت پذیری (۳) شایستگی (۴) پاسخگویی. اخلاق مراقبت با طرح "دیگرآیینی اخلاقی"، اخلاق سنتی را مورد چالش جدی قرار می دهد.

---

علایق، نیازها و مشکلات من اهمیت دارند.

من به شخصه ، خود منی که قرار است متعلق به اخلاق باشم، خود مستقل و مختار من، جایش را با خود منی که در ارتباط با دیگری هستم تعریف می کند. خود مستقل من دیگر موضوعیت ندارد، من در ارتباط با دیگران موضوع می شود.

ما اگر بخواهیم مولفه های اخلاق مراقبت یا چهار محور اصلی آن را طرح کنیم، باید بگوییم که یکی از محورهایش "مواظبت" است. مواظبت از اساسی ترین عناصر اخلاق مراقبت است. به خاطر این که مراقبت نیازمند این است که من مواظبت بکنم، برای این که نیازهای دیگری را بازشناسی



کنم، چون قرار است پاسخگوی نیازهای دیگری باشم، پس باید نیازهای دیگری را رصد کنم و مواظبت من، مواظبت دائمی و مستمری باید باشد.

وجه دیگر یا اساس دیگر یا اصل دیگری که در اخلاق مراقبت با آن مواجه هستیم بحث "مسئولیت پذیری" است. ما باید به صورت خود خواسته وارد داستان دیگری بشویم، یعنی خودمان را کنار نکشیم از معضلات اخلاقی دیگران، بدون این که اجباری در کار باشد، من باید به این فهم و عقلانیت برسم که در مقابل دیگران مسئول هستیم.

وجه دیگر در اخلاق مراقبت بحث "شایستگی" است. من باید صلاحیت وارد شدن به این رابطه را داشته باشم. بدون این که صلاحیت و شایستگی داشته باشم نمی توانم در رابطه ای که مبتنی بر مراقبت است مداخله داشته باشم. به خاطر این که من قرار است آن جا کار اخلاقی بکنم و تصمیم اخلاقی بگیرم.

اصل بعدی بحث "پاسخگویی" است. آن کسی هم که من قرار است از او مراقبت و مواظبت کنم، باید مراقبت من را بپذیرد و درک بکند. غیر از این که این را می پذیرد خود شخص هم باید به گونه ای باشد که خود مراقبت را وظیفه شخصی و اجتماعی خود تلقی کند.

این ماحصل آن چیزی است که تحت عنوان فلسفه اخلاق فمینیستی طرح می شود.

---

#### نقد فلسفه اخلاق فمینیستی:

فلسفه اخلاق فمینیستی، با نگاه مراقبت محوری که به زن ها دارد، طرح دیگری از تحقیر زن هاست. هیچ تفاوتی در نگاه سنتی با نگاه جدید فلسفه اخلاق فمینیستی ملاحظه نمی کنید.

طبیعتاً انتقادات جدی به فلسفه اخلاق فمینیستی وارد است. از جمله این که فلسفه اخلاق فمینیستی طرح دیگری از تحقیر زن ها است. یعنی باز شما ناخود آگاه زن ها وارد دایره ای می کنید که از آن فرار می کردید. شما می خواستید حالت تحقیر و استضعاف را از زن ها بردارید ولی با نگاه مراقبت

محوری که به زن ها دارید و آن را اصل برای اخلاقیات زنانه تلقی می کنید، همان فرو دستی زن ها

استمرار پیدا می‌کند، منتها با رنگ و لعاب جدیدی. هیچ تفاوتی در نگاه سنتی با نگاه جدید فلسفه اخلاق فمینیستی شما ملاحظه نمی‌کنید غیر از این که زاویه طرح بحث متفاوت است.

اما آن چیزی که در واقع حداقل انگیزه شد برای من که بحث مسائل جنسیتی فلسفه اخلاق را رصد بکنم و ببینم اصلاً چیزی به غیر از آن چه که فمینیست‌ها مدعا آن هستند، می‌توانیم از بحث‌های فلسفه‌ی اخلاقی استخراج کنیم و در آن‌ها نگاه جنسیت محور داشته باشیم، این بود که من هر چه ملاحظه می‌کردم می‌دیدم که نگاه‌ها، در واقع نگاه سلبی است.

یعنی فقط چون افراد، فمینیست‌ها، فیلسوفان اخلاق فمینیستی مواجه می‌شدند با یک معضل و مسئله‌ای درمقابل آن مسئله طرح بحثی را می‌کردند و پاسخی می‌دادند؛ و هرگز این‌گونه نبوده که طرح بحثشان فارغ از مسائل عینی اجتماع باشد. این که من می‌گویم فارغ از مسائل عینی اجتماع منظورم این است که در واقع نگاه از خود علم نبوده و بعد ما وارد عرصه‌ی اجتماع بشویم؛ معضلات اجتماعی و آن دغدغه‌هایی که فمینیست‌ها داشتند بررسی می‌شد و یک پاسخ فلسفه اخلاقی به آن داده می‌شد. پاسخی که به نظر می‌رسید که بحث زن‌ها را یک مقداری اولویت می‌دهد یا فروتنی که در نگاه سنتی به زن‌ها وجود دارد را کم‌تر کند. **بحث‌های فلسفه اخلاق فمینیستی در واقع حالت دفاعی داشت.**

ما یک واژه‌ای داریم، آن چه که ما دنبالش هستیم "فلسفه اخلاق جنسیتی" است. من "فلسفه اخلاق" را تعریف نمی‌کنم چون همه‌ی بزرگواران می‌دانند که چیست، ولی "جنسیت" نیاز به تعریف دارد.

تعریفی که سابق بر این برای جنسیت آورده می‌شد، تا قبل از سال ۱۸۶۰ یا ۱۹۶۰ (الان تردید کردم) واژه‌ی "جنس" و "جنسیت" به یک معنا بود؛ یعنی هر دو برای بیان زنانگی و مردانگی به کار برده می‌شد. می‌خواستند بگویند جنس زنانه یا مرد و زن، هم از واژه‌ی "جنس" استفاده می‌کردند هم از واژه‌ی "جنسیت". منتها با بروز جریان‌های فمینیستی یک اتفاقی افتاد که این واژه‌ها دوگانه شدند. آن اتفاق چه بود؟ فمینیست‌ها وقتی که در واقع در مقام نظریه برآمدند، دیدند که آن چیزی که باعث تحقیر زنان می‌شود، ظاهراً در نگاه سنتی، یک سری تفاوت‌های میان مرد و

زن مشاهده شده و به خاطر آن دسته از تفاوت ها، زن ها معمولاً جنس ضعیف تر، جنس درجه دو معرفی می شوند و مرد ها جنس درجه یک معرفی می شوند.

اولین مواجهه ای که فمنیست ها داشتند این بود که بیایند و اثر این تفاوت ها را کم کنند. این تفاوت ها نیز ظاهراً زیاد بودند، به غیر از تفاوت در بیولوژیک مرد و زن، تفاوت های دیگری هم وجود داشت، مثل تفاوت در روحیات، تفاوت در رفتارها که خیلی هم زیاد بودند. حتی در تحقیقاتشان می آوردند، مثل تفاوت میان زن و مرد در واکنش های مثل خندیدن هم وجود دارد. این ها برای کم کردن تاثیر تفاوت ها، به خاطر این که به نتیجه که می خواستند برسند، نتیجه ای که می خواستند چه بود؟ این بود که بین زن و مرد هیچ اختلافی وجود ندارد و تا الان اشتباه می شد که مردها خودشان را جنس درجه یک می دانند و زن ها را درجه دو تلقی می کردند. به خاطر این که، این تاثیر را کم بکنند گفتم که ما دو دسته تفاوت ها داریم، یک دسته تفاوت هایی که بیولوژیک اند که قابل انکار نیستند منتها این تفاوت ها، تفاوت های حداقلی اند؛ یعنی فقط منحصر به تفاوت های جسمی می شوند غیر از آن چیزی به نام تفاوت ما نداریم. آن چیزی هم که مشاهده می کنید و مردها تاکنون به آن استناد می کردند، آن ها تفاوت های جنسیتی هستند. تفاوت های جنسیتی ویژگی شان در واقع این است که برساخته ی محیط و اجتماع هستند. یعنی چون محیط زن ها و مرد ها را دو جور تربیت می کند دو جور مواجهه با آن ها دارد طبیعتاً این ها دو نوع رفتار از خودشان بروز می کند. اگر محیط و تربیت یک محیط و اجتماع و تربیت و فرهنگ مواجهه ی یکسانی با زن ها و مرد ها داشته باشد در آن صورت این تفاوت ها خود به خود، تاثیرشان کم می شود و ما این تفاوت ها را اصلاً نمی بینیم. ما به دختر بچه ها وقتی به دنیا می آیند لباس صورتی می پوشانیم، توقع رفتار ظریف تر از آن ها داریم و پسرها لباسشان متفاوت است، رنگی که برایشان انتخاب می کنیم متفاوت است و نوع تعاملی که با آن ها داریم تعامل جدی تری است نسبت به تعاملمان با دختر خانم ها.

پس گفتند که ما دو دسته تفاوت ها داریم، یک دسته تفاوت های "جنسی" و یک دسته تفاوت های "جنسیتی". عرض کردم که به دلیل این که تاثیر اصل وجود تفاوت ها را کم کنند، چون تفاوت

های جنسیتی تفاوت هایی هستند که قابل جایگزینی و قابل رفع هستند، یعنی اگر ما تربیت یکسانی داشته باشیم دیگر دو جنس در واقع نداریم.

و نهایتاً نتیجه این شد که:

آن چه تحت عنوان "تفاوت های بیولوژیک" یا "تفاوت های جسمی" است به آن "تفاوت های جنسی" می گویند.

آن چیزی که تحت عنوان تفاوت های برساخته از محیط و اجتماع است به آن "تفاوت های جنسیتی" می گویند.

این در اصطلاح فمنیست هاست. منتها در ادبیات دینی ما چون معتقد به این برداشت نیستیم، معتقد به دو جور تفاوت نیستیم، مامعتقدیم به این که تفاوت های بین زن و مرد، واقعا تفاوت های حداکثری است، از جسم شروع می شوند ولی بروزشان هم در رفتارها، هم در روح، هم در روان مغزی، هم در عملکرد در واقع مغزی است و این قابل انکار نیست. پس آن جایی که ما می گوئیم "جنسیت" نه به معنای جنسیتی که در ادبیات فمنیستی متداول است. چون ما در ادبیات دینی مان معتقد هستیم "جنس" و "جنسیت" مانند آن چه در تاریخچه ی این دو واژه وجود داشته به یک معنا هستند و هر دو ناظر به مردانگی و زنانگی هستند با همه ی تفاوت ها.

بله، من این را تاکید بکنم که ما هم معتقدیم که تفاوت های روانی و رفتاری براساس محیط و اجتماع قابل تشدید و تضعیف اند. یعنی رفتارها و روحیات زنانه و مردانه تحت تاثیر تربیت و محیط وقتی قرار بگیرد قابل تشدید و تضعیف اند. یعنی ما یک دختر بچه را وقتی در کنار پنج تا پسر بچه قرار می دهیم، خود به خود روحیات

مردانه اش بیشتر شده و رفتارهای دخترانه اش کم تر می شود و همین طور از جانب پسرها. ولی این به این معنا نیست که این ها ذاتیش نبودند و این معنا نیست که کاملاً از او سلب بشوند.

---

در اصطلاح فمنیست ها: ما دو دسته تفاوت داریم، تفاوت های "جسمی" و "جنسیتی".  
در ادبیات دینی: معتقد به دو جور تفاوت نیستیم. "جنس" و "جنسیت" مانند آن چه در تاریخچه ی این دو واژه وجود داشته به یک معنا هستند

---

این را من ناچار بودم که توضیح بدهم چون بحث هایم را متوقف بر این مسئله است. بحث های که ما در فلسفه ی اخلاق دنبال کردیم، دنبال آن دسته از مسائلی هستیم که جنسیت در فهم، توجیه یا تفسیرشان مداخله داشته باشد. بنابراین ما مباحثی را تحت عنوان مباحث جنسیتی فلسفه ی اخلاق کنار هم می چینیم، که اتفاقاً خیلی از آن ها نیاز به کار و بررسی و پژوهش های عمیق تر و دقیق تر دارند، دوتا ویژگی باید داشته باشند.

اولا باید پایگاهشان فلسفه ی اخلاقی باشد نه اخلاقی. ما گاهی اوقات می گوییم اخلاق جنسیتی، اخلاق فمینیستی، ولی ظاهراً می خواهیم فلسفه اخلاق را مطرح کنیم؛ ولی واقعا بحث مان در حد همان گزاره های اخلاقی است و گزاره های عقلانی اخلاقی که جنسیتی باشند نیست. خیلی وقت ها من دیدم در ادبیات ها بحث اخلاق جنسیتی یا اخلاق فمینیستی با بحث فلسفه اخلاق جنسیتی و فمینیستی خلط می شوند.

ویژگی دوم شان این است که "جنسیت" به عنوان یک عامل با ثبات در آن ها ایفاگر نقش است.

مسائلی را که بنده کنار هم چیدم، حتماً احتیاج به همکاری شما بزرگواران دارد این است که ما حدود هشت الی نه بحث و سرفصل اصلی داریم؛ که به نظر می رسد مباحث جنسیتی در فهم یا تفسیر یا تبیین اش مداخله دارد و نگاه جنسیتی را می توانیم در آن ها ملاحظه کنیم. من چون نمی رسم همه ی آن ها را بیان کنم فقط عناوین کلی را می گویم و یکی از این مباحث را خدمتان ارائه می کنم.

ما در بحث ارزش مندی که ردپایش را غیر از بحث های سیاسی و اقتصادی می توانیم در فلسفه اخلاق هم پیدا کنیم. ما در بحث ارزش مندی چهار محور عمده داریم، که بحث های جنسیتی در آن نقش بازی می کند؛ در خود ارزش مندی ذاتی ست، که البته با یک تفسیر و تحلیلی باید آن را مرتبط کنیم با بحث های فلسفه اخلاقی. به این دلیل که ارزش مندی ذاتی ظاهراً خارج از حیطه اختیار انسان است و ما در بحث های فلسفه اخلاقی دنبال افعال و اعمال اختیاری انسان هستیم. ظاهراً این دو در نگاه اولیه با هم ناهمخوان هستند. در بحث ارزش مندی ذاتی ست، در بحث ارزش

مندی فعلی ست، که این آن چیزی است که من انتخاب کردم که طرح بحثش را خدمت دوستان داشته باشم، آیا فعل زنانه، کار اخلاقی که من زن با یک مرد انجام می دهد، آیا ارزش مندی متفاوتی برایشان بار می شود؟ شاید با مثال راحت تر بتوانیم بحث را تبیین کنیم، از باب نمونه ما شجاعت را داریم که ظاهراً یک کار اخلاقی است، بر کسی هم پوشیده نیست. می شود ترسیم کرد که مثلاً شجاعت از یک مرد و جنس مذکری اخلاقاً ارزش مند باشد، و من خانم اگر آن شجاعت را در یک جایی انجام دادم و فعل شجاعانه انجام دادم، من را از جهت اخلاقی توبیخ نکنند و بگویند که فعل شما اخلاقی نبوده. ما در بحث، ارزش مندی فعلی دنبال ارزش، تاثیر جنسیت هستیم بر ارزش برخورداره از فعل اخلاقی.

بحث ارزش مندی غایی یا سعادت مندی اخلاقی بحث دیگر ماست. بحث ارزش مندی فاعلی بحث دیگر ماست که می شود آن را با ارزش مندی فعلی تلفیق کرد. این ها در بحث های ارزش مندی هستند. ما غیر از این ها بحث های دیگری هم داریم که من فقط عناوینشان را خدمت شما ارائه می کنم؛ بحث صفات اخلاقی، آیا صفات اخلاقی آن چیزی که غالباً در اخلاق جنسیتی مطرح می شود، این است و بحث بعدی، آیا صفات اخلاقی مردانه و زنانه با هم دیگر متفاوت هستند، یا این که متفاوت نیستند؟

ما در ادبیات دینی مان بعضی گزاره ها را داریم که صفات اخلاقی مردانه و زنانه در آن ها متفاوت است. حیا به عنوان یک صفت اخلاقی زنانه معرفی می شود. شجاعت به عنوان صفت اخلاقی مردانه تلقی می شود، غیرت مندی هم به عنوان صفت اخلاقی معمولاً مردانه است. آیا ما می توانیم به عنوان یک بحث فلسفه اخلاقی، صفات اخلاقی مردانه و زنانه را مطرح کنیم؟ بحث هنجارهای اخلاقی مردانه و زنانه ما روایت معروفی داریم که بدترین خصلت های مردانه، برترین خصلت های زنانه هستند یا بالعکس. ما سه خصلت داریم به عنوان خصلت های زنانه، از دو طرف قابل تصویر است، سه خصلت به عنوان صفات اخلاقی مردانه، که وجود آن ها برای زنان بد است و از آن طرف سه خصلت داریم به عنوان ارزش در هنجارهای اخلاقی زنانه که وجود شان در مردها نکوهیده است و هنجار غیر ارزشی است.

بحث دیگرمان رابطه جنسیت و داوری اخلاقی است. آیا قضاوت های اخلاقی مردانه و زنانه، یعنی مردها و زن ها اگر در مقام قاضی و داور اخلاقی واقع شوند، آیا جنسیت در آن ها ایفاگر نقش است یا نیست؟

بحث معرفت شناسی اخلاقی است. بحث نسبیت گرائی اخلاقی ست، و ارتباط این ها با بحث های جنسیتی ست. بحث وجدان اخلاقی و جنسیت است. و نهایتاً یکی از بحث های بسیار بسیار پر دامنه بحث اخلاق کاربردی است. اخلاق کاربردی محور سومی بود که من ابتدای بحثم عرض کردم، دوجور مواجهه با آن می شود، بعضی آن را با جزء اخلاق هنجاری تلقی می کنند و فلسفه اخلاق را دو بخش می کنند. بعضی ها هم اخلاق کاربردی را بخش و ضلع سوم فلسفه اخلاق تلقی می کنند. در اخلاق کاربردی، مباحث جنسیتی بسیار بسیار زیادند.

هم در رابطه اخلاق کاربردی با جامعه شناسی و هم در رابطه با اخلاق کاربردی با حقوق است و هم در رابطه با اخلاق کاربردی، جنسیت یا فلسفه اخلاق با محیط زیست است. در بحث اخلاق جنسی است، اخلاق سکس در واقع. در بحث حقوق انسان است. ما درهمه این ها می توانیم رد پای جنسیت را ملاحظه کنیم و مباحث متفاوتی را پیدا کنیم که بحث های جنسیتی در آن ها ایفاگر نقش است. از بین همه این مباحث، عرض کردم که، به صورت مستقل رئوس یکی از این بحث ها را خدمت شما بزرگواران ارائه می کنم؛ و آن بحث شأن اخلاقی و منزلت اخلاقی یا ارزش مندی فاعلی که من براساس انجام فعل اخلاقی برداشت می کنم و به من داده می شود، را انتخاب کردم تا در این جا خدمت شما ارائه دهم.

منظور ما از شأن اخلاقی "درجه" است، همان منزلت اخلاقی. درجه، مقام، منزلت، این واژه کاربرد های متفاوتی دارد. واژه "شأن" بار معنایی اش را غالباً از مضاف الیه دریافت می کند. پس وقتی من می گویم شأن اخلاقی، منظور شأن و منزلت برخواسته از فعل اخلاقی مورد نظر من است. ترسیم کننده آن وضعیت و منزلتی است که فاعل اخلاقی بر اساس انجام فعل اخلاقی آن را دریافت می کند.

بحث منشأ فعل اخلاقی سه دیدگاه غالبی دارد: وظیفه گرایان، نتیجه گرایان یا پیامد گرایان و فضیلت گرایان. که متناسب با این که ملتزم به کدام دیدگاه باشند مبنایشان هم متفاوت است.

منتها فارغ از منشأ فعل اخلاقی، در این که ما چه مبنایی را برای شأن اخلاقی در نظر بگیریم بین اندیشمندان اختلاف نظر است.

بعضی ها ارزش اخلاقی را وابسته به ارزش ذاتی دانسته اند و می گویند چون یک ذاتی، مانند ذات انسانی ارزش مند است، طبیعتاً ارزش اخلاقی هم دارد. و ارزش سایر موجودات، وقتی در برابر ارزش ذاتی این موجود قرار می گیرد، غیر ذاتی و تبعی است.

این دیدگاه، دیدگاه انسان گرایانه است. ما دیدگاه غیر انسان گرایانه هم داریم، ولی من فقط دیدگاه انسان گرایانه و سه تا از نظریاتی که زیر مجموعه ی این دیدگاه هستند را خدمت شما عرض می کنم. ما در خود دیدگاه انسان گرایانه، سه دیدگاه غالب داریم.

---

*منشأ فعل اخلاقی سه دیدگاه غالبی دارد: وظیفه  
گرایان، نتیجه گرایان یا پیامد گرایان و فضیلت گرایان.*

---

یکی بحث انسانیت ژنتیکی است. بسیاری از نظریه پردازان سنتی غرب، ژن انسانی را شرط لازم و کافی برای

ارزشمندی می دانند ارزش مندی ذاتی و طبیعتاً بعد از آن ارزش مندی اخلاقی را مطرح می کنند. یعنی می گویند به محض اینکه انسان آفریده بشوم، همین به من منزلت اخلاقی می دهد که لازم الرعایه برای سایر موجودات است. همه موجودات باید منزلت اخلاقی من را به رسمیت بشناسند.

معنایش این است که ارزش وجودی انسان برخواسته از ذات انسانی است. انسان ها فقط موجوداتی اند که اخلاقی و برخوردار از منزلت اخلاقی هستند؛ بنابر این هیچ چیزی غیر از انسان را در جهان طبیعت نمی توانید پیدا کنید این ارزشمندی ذاتی و اخلاقی را داشته باشد.

آن چیز که در این عبارت هاست لفظ "انسان" است که به کار برده می شود.

معنای تعمیمی که در لفظ انسان است، این است که همه ی اعضای انسانی باید مشمول این قاعده باشند، یعنی فردی را از افراد انسانی نمی توانیم از این دایره منزلت اخلاقی خارج کنیم، چه اطفال،



چه کودکان کم سن و سال، چه افرادی که برخوردار از تعقل نیستند، چه جنس زنانه چه جنس مردانه هم یکسان برخوردار از شأن انسانی هستند. ما در آموزه های عهدین هم، همین نگاه را داریم. در آثار ارسطو نشانه های این نگاه را زیاد داریم.

من عبارتی که در صفر پیدایش باب اول است را برای شما می خوانم. در داستان خلقت برگرفته از نقلی که می کنند از کتاب مقدس است، چنین آمده که خدا گفت: انسان را شبیه خود سازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بر زمین و هر خزنده ای که بر روی زمین می خزد فرمانروایی کند. پس خدا انسان را به صورت خدا آفرید و ایشان را زن و مرد خلق کرد و خدا ایشان را برکت داد و به ایشان فرمود بارور شوید و زاد و ولد کنید و زمین را پر سازید، و بر آن تسلط یابید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بر همه ی حیواناتی که بر زمین می خزند فرمانروایی کنید.

در ادبیات ارسطو هم وجود دارد که چون وقت ما محدود است من فاکتور می گیرم.

در نظام سلسله مراتبی ارسطو، شرط برتری موجودات را "تعقل" معرفی می کند و معتقد است که تعقل برای ذات انسانی است. طبیعتاً همه ی انسان ها برخوردار از منزلت اخلاقی هستند.

آن چیزی که به عنوان سوال برآجمالی که بر این نظریه خدمت شما عرض کردم داریم، این است که اولاً در این دیدگاه "ارزش وجودی" و "ارزش اخلاقی" یکسان معرفی شده و حال آن که به نظر می رسد یک مقدرای این ها با هم تفاوت دارند. ارزش وجودی چیزی غیر از ارزش اخلاقی و منزلت اخلاقی است. سنجه ی شأن اخلاقی، ارزش اخلاقی است، نه وجودی؛ یعنی ملاکی که ما برای شأن اخلاقی داریم، ارزش اخلاقی است. نمی توانیم ارزش وجودی که وابسته به ارزش ذاتی است را برای ارزش اخلاقی ملاک قرار دهیم.

نکته دوم که نکته مهمی است این است که، بنابر این نظریه برابری همه انسان ها مفروض است. یعنی قطعی است که همه انسان ها، در انسانیت ژنتیکی با هم شریک و برابر هستند، بنابراین باید از این ارزشمندی اخلاقی یکسان برخوردار باشند و حال آن که در نظام سلسله مراتبی ارسطو این دیدگاه خیلی نمی تواند با این دیدگاه کنار بیاید. وجه آن هم این است که ایشان علاوه بر این که بین انسان و حیوان فرق می گذارد، بین افراد انسانی هم فرق می گذارد. چرا؟ چون ایشان روی یک اصل خیلی

اصرار و مقاومت می کند، و آن این است که هدف خلقت موجودات را میزان تعقل شان معرفی می کند، و بعد معتقد می شود که میزان تعقل زن ها با مردها متفاوت است. معنای این سخن اگرچه خودشان صریحاً ملتزم نباشند، هدف خلقت زن با مرد دو گانه و متفاوت است و طبیعتاً برخورداری شان از ملاکی که شما معرفی کردید، به عنوان ملاک انسانیت ژنتیکی، برخورداری یکسانی نیست. پس نمی توانید ارزش وجودی شان و نهایتاً ارزش اخلاقی شان را بنابر این مبنا یکسان تلقی کنید.

در متون خود ارسطو است که زن دارای سستی و عدم قابلیت و نقص است. نقش های زنانه، نقش های کم ارزشی هستند. تعبیر عجیبی ایشان دارد و آن این است که از نطفه زن، بدن خلق می شود و از نطفه ی مرد روح خلق می شود و خلقت روح از نطفه مرد باعث می شود به صورت طبیعی و ضروری مرد بر زن تقدم داشته باشد.

---

نگاه دو گانه کانت: در ابتدا معتقد است، انسان ها از نظر ارزشی مساوی هستند؛ ولی در بُن دیدگاهش یک نوع نگاه تبعیض آمیزی نسبت به زن وجود دارد.

---

یعنی همین که شما قسمت مهم خلقت را وابسته به مرد می کنید، تقدم طبیعی و ضروری را برای جنس مرد به دنبال دارد.

دیدگاه دوم بحث "فاعلیت اخلاقی"

است. طرفداران این دیدگاه معتقدند شأن اخلاقی فقط برای افراد بلقوه اخلاقی قابل تصور است. آن های که برخوردار از طبع اخلاقی هستند. این نکته را داشته باشید زیرا بعداً از این نکته در طرح دیدگاه شان خیلی استفاده می کنند که، اساس طبع عقلانی و عقلانیت اخلاقی مؤلفه های این دیدگاه است. طبع عقلانی و عقلانیت اخلاقی بنیادی ترین ویژگی انسانی و باعث کرامت انسان است.

این به خودی خود چیز بدی نیست؛ منتها آن جایی مسئله ایجاد می کند که صاحب این دیدگاه که منتسب به کانت هم است، معتقد است تاکید من بر عقلانیت اخلاقی به این دلیل است که صرفاً عقل است که قادر به درک قوانین اخلاقی است. احساس، عاطفه و تمایلات در مناسبات عقلانی نقش ندارند و اتفاقاً زن ها بهره ای که از عقلانیت به صورت عام و عقلانیت اخلاقی به صورت خاص دارند کمتر از مردهاست؛ و بهره شان و دارائی شان در چیزهای است که، در فهم مناسبات عقلانی

نقشی ندارند. بهره و برخورداری آن‌ها در تمایلات، احساسات و عواطف است که احتمالی، فاقد عمومیت و قابلیت این را ندارند که همه اصول اخلاقی را درک بکنند.

باز این با خود مدعی کانت متفاوت است. به نظر می‌رسد نگاه دوگانه‌ای کانت داشته باشد. به این دلیل که کانت در ابتدا معتقد است، انسان‌ها از نظر ارزشی مساوی هستند؛ و از نظر طبیعی انسان‌ها، چه مرد و چه زن برابر هستند و یک رابطه‌ی مکملیتی بینشان برقرار است؛ ولی در بُن دیدگاه کانت یک نوع نگاه تبعیض آمیزی نسبت به زن وجود دارد. به این دلیل که معتقد است "تعقل" به عنوان ویژگی انسانی برجسته تر فقط در مردهاست و زن‌ها غالباً یا کار درست را انجام نمی‌دهند یا اگر کار درست را می‌توانند انجام دهند، نمی‌توانند درست بر آن استدلال کنند. به تعبیر دیگر نمی‌توانند براساس قوانین اخلاقی عمل بکنند بلکه براساس احساس و تمایل و صرفاً عاطفه است.

ضمن این که شما وقتی در فلسفه سیاسی کانت ملاحظه می‌کنید اصلاً نگاه درجه دو به زن دارد. ایشان شهروندها را دو گروه می‌کند: شهروند فعال و منفعل. زن‌ها به دلیل این که شهروند منفعلند، فاقد شخصیت مدنی هستند و موجودیتشان یک موجودیت کاملاً وابسته، و به عنوان نیروی کمکی کشور مثل خدمه و دون پایه‌ها، نیروهای پایین دست یک جامعه شهروندی به حساب می‌آیند. کانت تاکید می‌کند اگر زن‌ها بخواهند از این مرتبه ارتقاء پیدا کنند، باید به مرحله‌ای برسند که مثل مردها برخوردار از توان تعقل بیشتر بشوند و بتوانند کارهای اخلاقی‌شان را نه براساس مناسبات عاطفی و تمایلات، که براساس مناسبات عقلانی انجام دهند.

بنابراین به نظر می‌رسد ایشان علی‌رغم این که ظاهراً در ابتدا تاکید می‌کند عقلانیت اخلاقی بین زن و مرد مشترک است، منتهی در بعضی از دیدگاه‌هایش این را رد می‌کند و معتقد است که زن‌ها به اندازه مردها برخوردار از عقلانیت اخلاقی نیستند.

دیدگاه سوم، بحث "فاعل مختار با محوریت عاطفه و احساس" است. دقیقاً در مقابل این دیدگاه، دیدگاه گلیکان است که من عرض کردم، ایشان تفاوت در مراحل داوری اخلاقی را طرح می‌کند و این باعث شد که جهش در دیدگاه اخلاق فمینیستی ایجاد شود. به اعتقاد ایشان، تاکید بر عقل به عنوان پشتوانه اصلی در تصمیمات کار نادرستی است؛ چرا؟ چون علاوه بر این که تمام انسان‌ها را

در بر نمی گیرد، به دلیل تقابلی که میان عقل و احساس شما همیشه برقرار می کنید، لازمه اش این می شود که زن ها به عنوان صاحبان نقش های فرعی و حاشیه ای و گاهی اوقات حتی به عنوان مزاحم تلقی بشوند. ضمن این که شما افعال عاطفی را از دایره ی افعال اخلاقی خارج می کنید و این قابل قبول نیست چون خیلی اوقات مثل رابطه مادر فرزند، یک فعل اخلاقی انجام می شود اما مبنای آن فعل اخلاقی که همه ملتزم به آن هستند، عاطفه است. اگر شما عاطفه را خارج کنید باید حجم عظیمی از کارهای اخلاقی را از دایره افعال اخلاقی خارج کنید.

پس ایشان در مقابل دیدگاه سنتی غرب، چه در مقابل دیدگاه ارسطو و چه در مقابل دیدگاه کانت، معتقد است ما باید یک رویکرد جدیدی را در اخلاق معرفی کنیم که علاوه بر این که فعل های برخوردارانه از عقلانیت اخلاقی را موجه و باعث ایجاد منزلت معرفی کند، فعل های برخوردارانه از عاطفه و تمایل را جزء افعال اخلاقی بداند.

خود رویکرد هایی که در این دیدگاه است رویکردهای چهار گانه است. ما چهار دیدگاه داریم تحت همین عنوانی که تاکید می کنند بر این که منزلت اخلاقی فقط وابسته به عقلانیت عقلانی نیست، اتفاقاً تاکید بیشتر آن بر بحث عاطفه است و برای موجوداتی است که عاطفه و احساس در آن ها مرکزیت دارد. این دیدگاه هم مانند دیدگاه سنتی وجه نقص جدی دارد؛ و آن این است که به تعبیری مقابل آن دیدگاه است بنابراین همان نقصی که آن ها دارند، یعنی نگاه یک جانبه به اخلاق و همان نقصی که باعث شد تا این ها دیدگاهشان را طرح کنند، همین نقص و انتقاد به این دیدگاه وارد است.

نهایتاً دیدگاه اسلام است که تمام موجودات را برخوردار از شأن اخلاقی تلقی می کند. شأن اخلاقی انسان ها، ذاتی است و شأن اخلاقی سایر موجودات تبعی و به تبع ارتباطی که برای انسان ها ایفا می کنند شأن اخلاقی دارند و آن شأن اخلاقی مربوط به انسان ها، زنانه و مردانه ندارد به دلیل این که ما آن را مستند به جسم زن و مرد نمی کنیم که با تفاوت در جسم، شأن اخلاقی شان هم کم و زیاد شود. دلایل و شواهد زیادی بر این ادعا می توانیم اقامه کنیم که فکر می کنم از حوصله جلسه خارج باشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.